

خسرو شاکری (زند): دروغ هرچه چربتر بهتر؟

پیرامون ادعاهای دروغین پرویز ثابتی سردار پاسدار سازمان جهنمی "امنیت" در نفی شکنجه در رژیم پهلوی



پرویز ثابتی، سرپاسدار سازمان جهنمی «امنیت»، در مصاحبه ای، که به منظور تبلیغ انتشار قریب الوقوع «خاطرات» اش با برنامه‌ی تلویزیونی «افق» صدای آمریکا انجام داده است، برخلاف تمام شواهد تاریخی، که بسیاری از آن‌ها در غرب به چاپ رسیده‌اند، با بی‌آزرمی بیسابقه ای مدعی شده است که پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در زمان حکومت دوم پهلوی، زندانیان سیاسی شکنجه نمی‌شدند، بل، برعکس، زندانیان سیاسی در عهد دکتر مصدق شکنجه می‌شدند. البته، شگفت‌انگیز هم نیست که نامردی، که طی سال‌ها آن خدمات بزرگ را به «شاهنشاه اش» انجام می‌داد، و مهمترین مهره در آشکاری بدسیرتی رژیم پهلوی در انظار جهانیان بود، یک چنین آب «پاکی» بروی اعمال خود و ارباب اش بریزد، چه از مستبدان و عمال فرومایه‌ی آنان هرگز انتظار اعتراف به «تقصیر مراست» (mea culpa) نرفته است. حکومت‌های استبدادی آنقدر به مردم ستم می‌کنند و مبارزان را آنقدر شکنجه و اعدام می‌کنند تا روزی کاسه‌ی صبر مردم لبریز می‌شود و آنان با خیزش خود آن دستگاه را واژگون می‌سازند. تاکنون چنین بوده است، زیرا، چنانکه قُدما آموخته‌اند، «هیچ ظلمی پایدار نماند.»

گزارش جنایات ساواک به مدیریت ثابتی و دیگر سران ساواک مثنوی هفتاد من است. برای یادآوری به نامردی که گویا به بیماری نسیان دچار آمده است، یکی دو نمونه از شکنجه‌های فرمانداری نظامی بختیار – که در سال ۱۹۵۷ به ساواک تغییر نام داد و تحت نظر سیا و موساد گسترش یافت و تعلیم گرفت – و خود ثابتی در عصر ساواک اشاره می‌کنیم. یکی از جوانان توده ای آن دوران 3 نقل می‌کند، به هنگامی که در اثر شکنجه‌ی فرمانداری نظامی از لشکر ۲ زرهی به بیمارستان ارتش منتقل شده بود، با چهار توده ای دیگر هم اطاق بود. یکی از آنان محسن علوی، دبیر ریاضیات کالج البرز، بود، که در اثر شکنجه با دستبند قیانی بازویش شکسته بود

و عاقبت معیوب ماند. (پس از انقلاب، وی از نو به حزب توده پیوست و پس از یورش به آن حزب دستگیر و اعدام شد.) دیگری جوانی ارمنی بود به نام آرتوش که همچنین در اثر شکنجه به بیمارستان فرستاده شده بود. سومین سرهنگ سالاری از سازمان افسری حزب توده، و چهارمین ابوالفضل فرهی، که نیز در اثر شکنجه در بیمارستان ارتش بستری شده بود. داستان شکنجه‌ها و اعدام‌های دیگر اعضای آن حزب را سال‌ها پیش نوشته اند. در دوران ساواک نیز، چنانکه در کتاب فوالذکر کنفدراسیون آمده است، شکنجه بسیار بود، اما موردی از شکنجه به دست شخص ثابتی را یادآور آن ناجوانمرد شویم. یکی از همبندان⁴ حسن ضیاء ظریفی از گروه سیاهکل نقل می‌کند که روزی ضیاء ظریفی به او و دیگر همبندان اش گفت:

روزی پرویز ثابتی مرا به اطاقی برد و به روی یک صندلی فلزی نشاند و گفت می‌خواهم با شما بحث کنم. به او گفتم: با شما بحثی ندارم. در این حین در تشیمنگاه ام احساس سوزش کردم. از روی صندلی بلند شدم، اما او بار دیگر مرا بروی صندلی نشاند و دستور داد دست‌های مرا به پشت صندلی ببندند و پاهایم را به پایه‌های صندلی. سوزش ادامه یافت و آن قدر شدید شد تا پوست و گوشت ران‌هایم سوخت و از حال رفتم. در بیمارستان به خود آمدم. سه هفته در بیمارستان بستری بودم تا اثرات سوختن ران‌هایم التیام یابند.

(حسن ضیاء ظریفی را، با هشت تن دیگر از فدائیان که در اثر کوشش‌های گسترده‌ی کنفدراسیون جهانی از حکم اعدام جان به در برده بودند، چندی بعد تیرباران کردند و به دروغ اعلام کردند که آنان قصد فرار داشته بودند و قتل‌شان در حال جلوگیری از فرار رخ داده بود!)

شاید این یادآوری پرویز ثابتی را از خواب نسیان بیدار کند و اعتراف کند که شخصاً چه شکنجه‌ای به ضیاء ظریفی وارد آورده بود تا از او اعتراف بگیرد!

ثابتی همچنین مدعی می‌شود که شکنجه در زمان نخست وزیری مصدق اعمال می‌شد. این تهمت دروغین کشتار و شکنجه‌ی توده‌ای‌ها امر تازه‌ای نیست؛ این تهمت را حزب توده اختراع کرد و در روزنامه‌های آن دوران دار دار می‌کرد، تهمتی که حتی پس از کودتا یک توده‌ای-فرقه دموکراتی، که بعد از سقوط شوروی ایمان خود نسبت به آن کمونیسم از دست داد، در کتابی به مصدق آورده است. وی مصدق را به «قتل و جرح بیش از ۱۵۰۰ نفر از فعالین سازمان‌های وابسته به حزب توده متهم می‌کند»⁵.

البته، همه می‌دانند که این یکی از بزرگترین دروغ‌هایی است که درباره‌ی تاریخ معاصر میهن ما اختراع شده است، و امروز پرویز ثابتی، که خود مسئول مستقیم شکنجه و آزار صدها، ورنه هزاران، توده‌ای و غیر توده‌ایست، آن را از زرادخانه‌ی نورالدین کیانوری ورشکسته به استقراض می‌گیرد.⁶

اینک، باید به این نکته توجه داد که در دوران نخست وزیری مصدق تا انتصاب سرتیپ افشار طوس در اسفند ۱۳۳۱ به ریاست شهربانی (وی دو ماه بعد به دست کودتاچیان ربوده شد و به قتل رسید)، رئیس شهربانی را شاه تعیین می‌کرد. نخستین آنان سرتیپ بقایی بود که بخاطر فاجعه‌ی ۲۳ تیر ۱۳۳۱ (سرکوب تظاهرات حزب توده به مناسبت سفر آورل هریمن برای حل مسئله‌ی نفت) توسط مصدق برکنار شد، و سپس شاه یکی دیگر از افسران نزدیک به خود، سرتیپ کوپال، را بجای او نشاند. بنابر این، آنچه در شهربانی و زندان‌های آن می‌گذشت خارج از کنترل مصدق بود. چون باید توجه نسل جوانی را که از آن دوران آگاهی کاملی ندارد به چند سند جلب کرد، از یک گزارش سفارت فرانسه نقل می‌کنیم که بر این نکته پرتوی می‌افکند. سفیر فرانسه مسیو کوله (Coulet) پیرامون حبس نواب صفوی و همدستان او بخاطر همدستی در قتل رزم آرا و نیز تیراندازی به دکتر فاطمی وزیر خارجه دولت مصدق نوشت:

بنابر گزارش یک ژورنالیست نزدیک به سفارت فرانسه در تهران، که با یکی از فدائیان اسلام در تماس بود، «مناسبات فرقه [ی فدائیان اسلام] با شهربانی [به ریاست سرتیپ کوپال منصوب و زیر نفوذ دربار شاه] در حال حاضر "بسیار خوب" است. در میان چندین تن از دستگیرشدگان، که پس از بیست و ششم بهمن ۱۳۳۱ بازداشت شدند، هیچ یک از رهبران یا اعضای فعال دیده نمی‌شدند، و با خود صفوی در زندان بسیار خوب رفتار می‌شود. از شهربانی مداوماً برای او سبد میوه فرستاده می‌شود تا او را ترغیب به قطع اعتصاب غذا کنند. در دوم اسفند [۱۳۳۰] رئیس شهربانی هیئتی از فدائیان را دوستانه به حضور پذیرفت و به آنان گفت که مهدی رفیعی جوان [که به دکتر فاطمی تیراندازی کرده بود] هیچ اعترافی در باره‌ی منبع اسلحه‌ی مورد استفاده اش برای تیر انداختن به حسین فاطمی نکرده بود، که اسباب دردسر بوده باشد. سپس سرتیپ کوپال به ملاقات کنندگان اش اطمینان داد که دستور [دادستانی برای] دستگیری‌هایی را که مجبور شده بود صادر کند به اجرا نگذاشته بود. «افزون بر این، چنانکه که شایعه اش شنیده می‌شد، فدائیان اسلام کوپال را بخاطر [احتمال] تبعید رهبرشان به بندر عباس تهدید به عواقب آن کردند. آنان به کوپال گفتند که جبهه‌ی ملی «بدترین دشمن میهن شده بود». ایشان همچنان تصریح کردند که کاشانی، که با عدم کوشش برای آزادی نواب صفوی «ماهیت خود را نشان داده بود»، سزاوار این بود که «یکی از قربانیان» آنان باشد. در باره‌ی دلیل تیرانداختن به فاطمی، فدائیان اسلام به سرتیپ کوپال گفتند که "خیانت" وی این بود که گفته می‌شد وی «به هنگام اقامت هیئت نمایندگی ایران در ایالات متحده، قول‌های "مساعدي به سود منافع بریتانیا" داده بود!» شکایت دوم فدائیان از فاطمی این بود که «پس از امضای تعهد برای دفاع از [خلیل] طهماسبی» بعداً به بهانه‌ی «احترام به روند عدالت» از قول خود تخطی کرده بود. 7

این گزارش محرمانه آشکار می‌سازد که فدائیان اسلام تا آنجا پیشرفته بودند که، نه تنها با رئیس شهربانی منصوب شاه روابط دوستانه داشتند، بلکه حتی روابط به گونه ای بود که رئیس شهربانی شاه برای آنان با سبد میوه پذیرایی می‌کرد و آنان به کسی که می‌بایستی از جان شهروندان حفاظت می‌کرد و خاطیان را تحویل دستگاه عدالت می‌داد بصراحت می‌گفتند که می‌خواستند حتی کاشانی را هم ترور کنند. یاد آور شویم که سرتیپ کوپال رئیس شهربانی منصوب شاه، چند ماه بعد همچنان یکی از همکاران قوام در سرکوب مردم در سی ام تیر بود و با کودتای 28 مرداد نیز همکاری داشت.

افزون بر این، حتی انگلیسیان که بدترین تهمت‌ها را به مصدق وارد می‌آوردند هرگز مدعی نشدند که او دستور شکنجه‌ی زندانیان سیاسی را داده بود. حتی حزب توده که همچنان در مطبوعات خود، چون مردم، بسوی آینده، و رزم، کثیف ترین ناسزها را به مصدق می‌داد خود در آن زمان می‌دانست که این تهمت‌های زشتی را که امروز ثابتی به مصدق بیشرمانه وارد می‌سازد کاملاً ناجوانمردانه بودند. بر عکس، در باره‌ی رفتار با زندانیان حزب توده که در دوران‌های پیش از نخست وزیری مصدق زندانی شده بودند، سفارت بریتانیا در باره‌ی «زدوبند دولت دکتر مصدق با حزب توده» نوشت:

«شواهد علنی» این «زدوبند» با حزب توده عبارت بودند از آزادی با ضمانت فعالان حزب توده به نام علی امید (فعال کارگری)، سبحانی و یک تن دیگر، که پس از غیر قانونی کردن (خلاف قانون) حزب توده در دادگاه‌های فوق العاده به حبس‌های پنج تا ده سال محکوم شده بودند، به شرط محاکمه‌ی مجدد در یک دادگاه عادی دادگستری؛ آزادی فعالان کارگری حزب توده در آبادان و استخدام مجدد آنان؛ آزادی برای سازمان‌های پیشخوان حزب توده؛ «حمایت روزنامه‌های حزب توده و نو-توده ای»! 8

علاوه بر این، دکتر مصدق پس از سی ام تیر از وزیر دادگستری لطفی خواست به پرونده‌ی ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ (راجع به «تیراندازی» ساختگی به شاه) رسیدگی شود، و در صورت عدم صحت اتهام، حزب توده و

سران آن مبرا از اتهام اعلام شوند. رسیدگی قضات به پرونده بیگناهی سران حزب توده را ثابت کرد - امری که موجب تحریکات هرچه بیشتر از جانب بریتانیا و آمریکا دایر بر «زدوبند پنهانی» دولت مصدق با حزب توده ای شد که، برغم اقداماتی که مصدق برای آزادی آنان انجام می‌داد، همچنان به ایراد تهمت‌های رنگارنگ به دولت ملی ادامه می‌داد، تا اینکه در پلنوم چهارم خود «انتباه نامه»ی خود را صادر کرد.

در زمان دولت دکتر مصدق، اعضای حزب توده، نه تنها به دستور وی شکنجه نشدند، بلکه حق داشتند تحت نام سازمان‌های پیشخوان آن حزب نامزد انتخابات شوند. گزارش سرکنسول بریتانیا از تبریز این امر را آشکار می‌کند. به‌هنگام انتخابات مجلس هفدهم، درست در زمانی که «فرقه دموکرات آذربایجان»، از باکو، دولت مصدق را از جمله «دست‌نشانده‌ی برده‌وار» و «در خدمت امپریالیست‌های امریکا و انگلیس» معرفی می‌کرد،

رئیس شهربانی تبریز به کنسولگری بریتانیا - که کاری جز این نداشت که درباره‌ی انتخابات علیه مصدق به تبلیغ و بسیج ارتجاع بپردازد - اطمینان داد که دولت، برخلاف دولت‌های پیشین، در انتخابات دخالت نخواهد کرد و انتخابات آزاد خواهد بود، و اگر نامزدهایی از حزب توده انتخاب شوند، دولت ممانعتی به عمل نخواهد آورد، بل، برعکس، می‌خواهد که از آنان [نامزدهایی] انتخاب شوند. مصدق می‌گوید که اقدامات نظامیان را، که به سود دربار کار می‌کردند، خنثی خواهد کرد و اجازه خواهد داد که انتخابات آزادانه صورت گیرد. و

مصدق با دخالت نظامیان از طرف شاه در انتخابات مخالفت می‌کرد. بنابر گزارش همبازی سوئسی شاه ارنست پرون به سر جاسوس انگلیس زهنر، 10 شاه در گفتگویی با مصدق پیرامون انتخابات مشهد با او «با تندی سخن گفت»، چون مصدق به او گفته بود که «شاه در انتخابات [مجلس هفدهم] دخالت کرده بود.» شاه این گفته را «توهین‌آمیز» تلقی کرده بود. می‌بینیم که چه کسی مانع انتخاب نامزدهای وابسته به حزب توده و/یا ملی در خارج از پایتخت می‌شد. همین نکته را در ۶ بهمن ۱۳۳۰ ابوالقاسم کاشانی [متحد آن زمان نخست وزیر] طی يك سخنرانی رادیویی یادآوری کرد: الف) دولت هرگونه دخالتی از جانب مسئولان را در انتخابات مانع خواهد شد، و شاه هم به ارتش دستور اکید داده است که در انتخابات دخالت نکنند [یعنی قبلاً دخالت می‌کردند]؛ ب) مردم در هر حوزه انتخاباتی باید مراقب باشند که مسئولان دخالت نکنند؛ ج) از صندوق‌های رأی باید محافظت کرد تا در آنها دستکاری نشود. 11 با اینهمه، دربار شاه توسط نظامیان در انتخابات دخالت کرد تا حدی که مصدق ناگزیر مانع از ادامه‌ی انتخابات در آن وضعیت شد. یکی از ننگین‌ترین تقلب‌های انتخاباتی که مصدق در دادگاه نظامی شاه به آن اشاره برد انتخابات سنج سنی نشین بود، که از آنجا، با اینکه صارم خان صادق وزیری، نامزد جمعیت ملی مبارزه با استعمار (پیشخوان حزب توده) اکثریت آراء را آورده بود، نظامیان با تعویض صندوق‌ها، حسن امامی، امام جمعه‌ی شیعه‌ی درباری تهران، و از دشمنان سرسخت مصدق، را از صندوق بیرون کشیدند. بدین سان می‌بینیم که، اگر در زمان مصدق چند توده‌ای در زندان دچار ضرب و جرح شدند، این شهربانی و رکن دوم ارتش شاه بودند که مسؤلیت این کار ننگین را داشتند، همان افسران رکن دو و شهربانی که در کودتا شرکت داشتند و، پس از کودتا، نیروی اصلی فرمانداری نظامی به ریاست تیمور بختیار و سپس در ۱۳۳۶ عمده‌ی افسران ساواک را تشکیل می‌دادند.

پس، سردار پاسدار ثابتی ساواک به اشتباه تصور می‌کند که با «دسته‌ی کوران» طرف است و ایرانیان و انیرانیان از جنایات ساواک و نام زشت آن بی‌خبرند.

و اما در باره‌ی شکنجه در فردای ۲۸ مرداد، ما بهتر از تیمور بختیار شاهدهی نمی‌یابیم.

دیپلمات انگلیسی در سفارت بریتانیا تهران به نام جی. ت. فیرنلی در اسفند ماه ۱۳۳۴ طی گزارشی از دعوتی به صرف نهار که سر تیب بختیار، رئیس فرمانداری نظامی و سپس مؤسس و نخستین رئیس ساواک، از او به عمل آورده بود سخن می گوید، میز نهار که بر سر آن، افزون بر این دو نفر، یک کارمند محلی سفارت به نام سجادی و محمد باقر حجازی، دوست دیرین آن سفارت، نیز حضور داشتند. ۱۲ قصد بختیار «مطلع کردن سفارت از رفتار با زندانیان سیاسی» بود. بختیار به فیرنلی گفت: «... بدون تردید سفارت داستان‌های وسیعاً رایج در تهران در باره‌ی شکنجه‌هایی که بوسیله‌ی فرمانداری نظامی اعمال می‌شوند شنیده است.» بختیار از سجادی خواسته بود به سفارت اطلاع دهد که چنین «داستان‌هایی» را، که «بسیار اغراق آمیز» بودند، حزب توده پخش می‌کرد. درباره‌ی این خبر در آن زمان در کشور که فرمانداری نظامی زندانیان را با خرسی در قفس می‌کرد، بختیار گفت: «بطور مثال، از آن خرس تنها یک بار استفاده شده بود!» دیپلمات انگلیسی خود می‌افزاید «من اینچنین دستگیرم شد که این خرس از نوع کاملاً رشد یافته است که در قفسی در پادگان لشکر ۲ (زرهی)، که سر تیب بختیار فرمانده آن است، نگهداری می‌شود.» ۱۳ بختیار افزود که در همان یک بار هم «به خرس اجازه داده نشد که زندانی را آزار دهد. زندانی کسی بود که به هنگام آشوب‌های مرداد ۱۹۵۳ [روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲] طی تلگرافی از سیاست‌های مصدق شدیداً حمایت کرده، به شاه حمله کرده، و پیشنهاد کرده بود که در محل‌های قصر‌های سلطنتی باغ وحش ایجاد شود. ۱۴ فرمانداری نظامی بر آن بود که [آزار یا هم قفسی با] خرس می‌توانست مجازات مناسبی برای آن احساسات [زندانی] باشد، و آن مرد به درون قفس افکنده شده و دچار وحشت شده بود، اما، پس از اظهار ندامت سریع و پیش از آنکه خرس چنگ‌های خود را بر او وارد آورد، از قفس بیرون کشیده شده بود!» ۱۵

بختیار همچنین گفت او از برخی «شیوه‌های شکنجه که به او نسبت داده بودند استفاده نکرده بود. شیوه‌ی اصلی مورد استفاده شلاق بود. ازین شیوه در مورد افسران توده ای و دیگر زندانیان توده ای بسیار استفاده شده بود، ۱۶ اما در ماه‌های اخیر ازین شیوه به مراتب کمتر استفاده شده بود. در واقع، سر تیب [بختیار] مدعی شد که کسانی که در این اواخر دستگیر شده بودند آنقدر درباره‌ی شکنجه شنیده بودند که، برای گرفتن اعتراف یا اطلاعات، کافی بود به آنان گفته شود که به لشکر ۲ زرهی منتقل خواهند شد.»

بختیار همچنین کوشید به دیپلمات انگلیسی «توضیح دهد» که: «در این باره شاه تنها دستورات کلی داده بود، بدین معنا که فرماندار نظامی بایستی، با توجه به اهمیت زندانیان گوناگون و نافرمانی آنان، از هر شیوه‌ی ضروری برای کسب اطلاعات [از آنان] استفاده می‌کرد. سر تیب [بختیار] و افسران زیر فرمان اش مسؤول تصمیم این بودند که در هر مورد مشخصی با زندانی چه رفتاری کنند.» ۱۷

دیپلمات انگلیسی افزود که بختیار در باره‌ی شکنجه‌ی «حمام معروف» [در لشکر ۲ زرهی] که گفته می‌شود بیشتر شکنجه در آن صورت می‌گیرد سخنی نگفت. دیپلمات انگلیسی همچنین اضافه کرد: «من حاضر نیستم تضمین‌های او را بپذیرم که شکنجه بیشتر از آنچه او اظهار داشت نیست، اما مایلیم بپذیریم که درباره‌ی دامنه و خشونت [شکنجه‌ها] اغراق شده است. حادثه‌ی خرس گرایش فکری ای را نشان می‌دهد که، اگر فکر کنم من خود به چنگ فرمانداری نظامی بیفتم، به من احساس خیلی خوبی دست نخواهد داد؛ و اینکه فرماندار نظامی از وجود شایعه‌ی شکنجه برای ترساندن مردم استفاده می‌کند مطمئناً می‌تواند بیش از یک گونه تفسیر شود.»

دیپلمات انگلیسی، ضمن طرح پرسش‌های دیگری، همچنین بر نکته‌ی مهم دیگری انگشت می‌گذارد: اگر چه «همیشه شکنجه به اشکال گوناگون در ایران معمول بوده است، اما، تا آنجا که نیک می‌دانم، و با توجه به

شخصیت وزیر دادگستری آن زمان، مثلاً، هیچ عملی ازین نوع [شکنجه] در زمان دولت دکتر مصدق روی نمی‌داد.»

اینک، پرویز ثابتی در برابر این نظر انگلیسیانی که از مصدق نفرت کامل داشتند، اما نمی‌توانستند واقعیت را هم در میان خود انکار کنند، همچون گوبلز، با بیشرمی رذیلانه‌ای، مدعی می‌شود که در زمان مصدق - یعنی به دستور او - زندانیان شکنجه می‌شدند - همان مصدقی که، به هنگام دستگیری غیرقانونی سید ضیاء توسط قوام السلطنه برای خوشآیند شوروی، با اینکه از مخالفان سر سخت رهبر کودتای ۱۲۹۹ بود، به این اقدام غیرقانونی قوام السلطنه طی نامه‌ای اعتراض شدید کرد!

دیپلمات انگلیسی همچنین نوشت:

تردید ندارم که اکثریت وسیعی از مردم ایران این امر [شکنجه] را خوش ندارند. این داستان‌های شکنجه و دستگیری‌های خودسرانه - بنابر گزارش‌های نسبتاً معتبری که اخیراً شنیده‌ام، هنوز ادامه دارند - بزرگترین تأثیر را در ایجاد طرز تلقی رایج و گسترده‌ی ترس مخلوط با نفرت از فرمانداری نظامی داشته‌اند - و نه فقط در میان توده‌ای‌ها، همگامان آنان، و عناصر ملی. 18

دیپلمات انگلیسی می‌افزاید: «چنانکه پیش ازین در یادداشتی گفتم، ما [بریتانیا] هر روز بیشتر با مسؤولان دولتی یکی دانسته می‌شویم. مطمئناً، ما نمی‌خواهیم با فرمانداری نظامی یکسان شناخته شویم.» اما سفیر بریتانیا نخواست سفارت در این امر هیچ دخالتی کند و این نکته را به رخ دیپلمات زیر دست اش کشید که ایران نسبت به زمان ناصر الدین شاه «پیشرفت» کرده بود، یا «رفتار خشونت آمیز» رژیم کودتا همچون رفتار برخی دیگر کشورهای آسیایی، یعنی کشورهای «وحشی»، بود، و لذا، هیچ دخالتی برای جلوگیری از آن را نمی‌طلبید. 19

سفیر یکی از دو حکومتی که در ایران کودتا کرده بود سخن دیپلمات خود را درباره‌ی مقایسه‌ی دولت کودتا با دولت مصدق را زیر سیلی در کرد. و این رفتار همچنان ادامه یافت تا زمانی که صلیب سرخ زیر فشار مداوم کنفدراسیون جهانی رژیم شاه و سرپاسداریش پرویز ثابتی را واداشت تا از آزار، شکنجه، و اعدام مخالفان دست بردارد.

این را هم فراموش نکنیم که ساواک تنها به شکنجه و اعدام زندانیان بسنده نمی‌کرد، بلکه ایران را به زندانی بزرگ بدل کرده و اوضاع و احوالی در ایران ایجاد کرده بود که، همانند آلمان هیتلری، برادر از خواهر، دختر از مادر، پدر از پسر، و ... و دوست از دوست می‌هراسید که مبادا فلان انتقاداش از شاه یا دستگاه دولتی به ساواک گزارش شود.

ساواک موجب تبعید ایرانیان در داخل و خارج از کشور بود، و بسیاری از خانواده‌ها را از هم پاشاند. این‌ها همه جنایت است. چه کسی به مصدق اجازه نمی‌داد در احمدآباد برهوت حتی پزشک خصوصی خودش او را معاینه کند؟ 20 یا دوستان و آشنایان او با وی دیدار کنند؟ ساواک خانواده‌های دانشجویان ایرانی مقیم خارج را، که در فعالیت برای استقرار دموکراسی در ایران شرکت می‌جستند و به اسارت، شکنجه، و اعدام مبارزان اعتراض می‌کردند، زیر فشار قرار می‌داد تا فرزندان خود را از این فعالیت‌ها دور کنند یا مانع از ارسال مخارج تحصیل برای آنان می‌شد. ساواک مطبوعات را سانسور می‌کرد؛ مانع از انتشار کتبی می‌شد که به مذاق آریامهر خوش نمی‌آمد؛ ساواک آن اداره‌ای بود که بایستی اجازه‌ی استخدام هر فارغ التحصیلی، چه از خارج چه از داخل کشور، را صادر می‌کرد. لیست جنایات ساواک بلند تر از مسئله‌ی شکنجه است!

اینک، پرویز ثابتی بناگهان از پناهگاه خود، چون موشی که از ترس در سوراخی تپیده بود، سربرآورده است و ادعاهایی می‌کند که همگان را از بیشرمی وی انگشت به دهان کرده است! ادعاهای پوچی که برآستی می‌بایستی در دفاع از خود در دادگاهی چون دادگاه بین المللی رسیدگی به جنایات علیه بشریت و در برابر مدعیان شکنجه شده‌ی ساواک اعلام می‌کرد تا پاسخ خود را چون حبس ابد از دادگاه دریافت می‌کرد. افسوس که شجاعت این کار را ندارد تا در برابر آن دادگاه حاضر شود تا حکم محکومیت خود را بر اساس شهادت قربانیان زنده‌ی آن دوران و اسناد تاریخی انکار ناپذیر دریافت کند، چه اسناد و شهادت‌ها بیش از آن اند که برخی از قربانیان تا کنون اعلام کرده اند یا ضمن این مقاله، و اسناد کنفدراسیون جهانی آمده اند؛ اکنون اسناد منتشر نشده ای وجود دارند که محکومیت ثابتی و همکاران اش را حتمی می‌کنند، اما اگر او برآستی معتقد است که سخن حق را گفته است، این گوی و این میدان! بیاید و خود را به دادگاه بین المللی معرفی کند و رو در روی قربانیان خود بایستد.

دروغ آتشی بد بود بیفروغ / ندانی تو گفتن سخن جز دروغ

خسرو شاکری (زند)، ۱۷ اسفند ماه ۱۳۹۰

بعد التحریر: می ماند معمایی که برای آن پاسخی ندارم: آنکه چرا سردار پاسدار ساواک پرویز ثابتی با کسی مصاحبه می‌کند که ظاهراً فرستاده‌ی جمهوری اسلامی است – از میان پیغمران جرجیس را برگزید! – و از امکانات مالی فراوانی برخوردار است و می تواند سر به خمره‌ی اسناد در کشورهای غربی هم فروکند تا مگر اطلاعاتی هم به سود جمهوری اسلامی و هم به سود سلطنت طلبان به دست آرد، گویی بادبان آسیابی است که در جهت هر بادی که بوزد می چرخد!

منابع:

۱. بنگرید به مجموعه‌ی گزارش های سازمان های مدافع حقوق بشر، وکلای مدافع شرکت کننده در دادگاه های نظامی، و روزنامه های اروپایی درباره‌ی وضعیت حقوق بشر در ایران پس از 28 مرداد 1332، که به چهار زبان انگلیسی، آلمانی، فرانسه، و ایتالیایی در دو جلد توسط کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایران، اتحادیه‌ی ملی (CISNU) به مناسبت برگزاری جشن های 2500 ساله‌ی سلطنت در ایران زیر نام رژیم ترور و اختناق پهلوی. گزارش های شاهدان عینی و مقالات مطبوعات منتشر شد:

The Pahavi Reign of Terror. Eyewitness Reports and Newspaper Articles (Dokumentation zur Gewaltherrschaft des Pahlavi Regimes im Iran), [Augenzeugenberichte und Zeitungsartikeln], [ed. by Cosroe Chaqueri]. Frankfurt/am Main, vol. I, 1971; vol. II, 1978

و نیز: کمیسیون پژوهش کنفدراسیون جهانی، درباره‌ی ساواک، فرانکفورت، 1969.

2 در کشورهای آمریکای لاتین، پس از سرنگونی دیکتاتوری، بسیاری از مسؤولان قتل‌های سیاسی، همپالگان ثابتی، دستگیر، محاکمه، و حبس های درازمدت محکوم شدند.

3 وی بعد ها از حزب توده برید و به یک جریان انشعابی پیوست.

4 گفتگوی حضوری در هفتم مارس 16/2012 اسفند 1390 در پاریس.

5 علی شمیده، جنبش کارگری و سندیکاهای کارگری در ایران پس از جنگ جهانی دوم (به زبان روسی)، باکو، 1965، ص 183.

6 در عهد مصدق، کیانوری مسؤول انتشارات حزب توده بود و (به عنوان جانشین کامبخش وابسته-ی کا.ژ.ب.) سیاست کلی را به هیئت اجرایی دیکته می-کرد.

7 Robert Schuman, "de Ambassadeur Francois Coulet à Son Excellence Monsieur février 1952, Archives du l'Organisation et des buts des Fadaiyan-é Islam," le 26 .Quai d'Orsay, Perse, E 30)1, Dossier 14

می توان حدس زد که چه کسی این «اطلاعات دقیق» را در اختیار آنان می گذاشت.

8 "with the Tudeh Party," 4 Minutes" on "Collusion of Dr. Musaddiq's Government" July 1951; FO248/1517

9 گزارش تبریز (FO 371/98594).

10 .1531/248 Secret Minutes, G10/05/199, 1952; FO

11 .USNA, RG 84/Box 129, G.R. 1950-52

12 National Archives FO Minutes" by J.T. Fearnly, 11 March 1956; British" .248/1569

13پیشین.

14 این زندانی باید کریم پور شیرازی، مدیر شورش، بوده باشد، نه یک توده ای.

15 National Archives FO Minutes" by J.T. Fearnly, 11 March 1956; British" .248/1569

16 سرگرد وکیلی در نامه-های سری به همسرش نوشت که او را شکنجه کردند و «شلاق سیمی» زدند، او را در هر بازجویی «کتک» می-زدند، و به او «فحاشی» می-کردند. بنگرید به: نامه های سرگرد وکیلی، به کوشش باقر مؤمنی، پاریس 1388؛ نسخه-ی اینترنتی در:

www.aratta-iran.com/aratta/

17 National Archives FO Minutes" by J.T. Fearnly, 11 March 1956; British" .248/1569

National Archives, FO Minute" by the Ambassador, 19 March 1956; British" 19
.248/1569

20 لابد پرویز ثابتی به یاد می-آورد هنگامی را که دکتر مصدق به چشم پزشک نیازمند بود و ساواک دکتر مخصوص خود دکتر علوی، نماینده در مجلس چهاردهم و از طرفداران سرسخت بریتانیا، را برای معاینه-ی او تعیین کرد - کسی که بلافاصله گزارشی هم به سفارت بریتانیا فرستاد!

صفحه-های سند مکالمه-ی تیموربختیار فرماندار نظامی تهران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با یک دیپلمات سفارت بریتانیا در ۱۱ مارس ۱۹۵۶ پیرامون شکنجه-ی زندانیان سیاسی

منبع سند: British National Archives, FO 348/1569